



[هنرمندان معاصر ایران]

مریم جواهری

حسن موریزی — ژاد / hmoorizi@yahoo.com

اولین سال‌های دهه شصت میلادی — زمانی که مریم جواهری به امریکا رفت — سال‌های پر تپش اقتصادی، سیاسی و هنری در امریکا است. ترور جان اف. کندی و مارتن لوتر کینگ، سفر انسان به ماه و جنگ ویتنام از جمله وقایع این سال‌ها در امریکا است. هنوز در آنجا — با وجود استادانی که سال‌های پیری را می‌گذراندند — اکسپرسیونیسم انتزاعی به حیاتش ادامه می‌داد و پاپ آرت در آستانه اوجگیری بود.

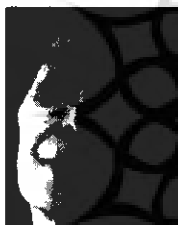
مریم جواهری در چنین شرایط خاصی وارد دانشکده نیویورک سیتی شد. اما آنچه در این دانشکده، در زمینه آموزش هنر، تدریس می‌شد، با آنچه در دانشکده هنرهای زیبا فرا گرفته بود، تفاوت می‌کرد. او نیاز به زمان داشت تا بتواند خود را با شرایط به وجود آمده وفق دهد. وی به تدریج و قدم به قدم به دریافت درستی از هنر مدرن می‌رسید، و حال و هوای آکادمیک نقاشی هایش جای‌شان را به تجربه‌گری‌های تازه‌ای در درک بهتر بافت، رنگ و ... می‌بخشیدند. شرکت در یک نمایشگاه نقاشی گروهی، جایزه اسپن را در ۱۹۶۳، برایش رقم می‌زند.

یکی از اتفاقات خوب در زندگی مریم جواهری آشنایی با راینهارت نقاش، منتقد، نظریه‌پرداز و از پیشگامان هنر انتزاعی در امریکا است. «در یک نمایشگاه نقاشی گروهی با همسر راینهارت، که نقاش بود، آشنا شدم. او بعد از مدتی از من دعوت کرد تا با آنها زندگی کنم.»

زندگی در خانه راینهارت، از یک سو به او فرصت داد تا از نزدیک کارها و کارگاه وی را ببیند و با آموزه‌هایش در خصوص هنر آشنا شود، و از دیگر سو این امکان را داد که با هنرمندان پیشرو و مطرح آشنا شود و به کارگاه‌شان سرکشی کند. چنین دیدارهایی راه را برای درک بهتر نقاشی انتزاعی برایش باز کرد. به این ترتیب نخستین تجربه‌هایش به صورت پرده‌های آبستره اکسپرسیونیستی شکل گرفت. خطوط، سطوح، بافت، تاش‌های آزاد و پرهیجان لکه‌رنگ‌های نسبتاً درخشان، مشخصه کارهای این دوره‌اش هستند.

«یکی از افرادی که به منزل راینهارت رفت و آمد داشت، آکلف گتلیب بود. مدتی در کارگاه او به عنوان دستیار کار کردم. کاربرد رنگ را از وی یاد گرفتم. گتلیب در تابلوهایش از رنگ‌های زنده استفاده می‌کرد.»

با پایان گرفتن تحصیلاتش در دانشکده نیویورک سیتی، به توصیه راینهارت، وارد آرت استودیو لیگ، می‌شود و زیر نظر ویلیام بارنت، به تجربه‌گری‌هایش ادامه می‌دهد. در این زمان — متأثر از استادش — رفته‌رفته تاش‌های آزاد و بافت‌دار رنگ، جایش را به سطوح تختی از فرم‌های هندسی چهار گوش و فرم‌های غیرهندسی، با استفاده از رنگ‌های درخشان، می‌دهد. برای مدتی



مریم جواهری
متولد: ۱۳۱۹ تهران
لیسانس نقاشی از دانشگاه تهران
فوق‌لیسانس نقاشی از دانشگاه نیویورک سیتی New York City
ادامه تحصیلات در آرت استودیو لیگ Art Students League
برنده جوایز اسپن ۱۹۶۳ Aspen، فوردد ۱۹۶۵ Ford Foundation،
لیاقت (مریت) ۱۹۶۷ merit
برنده جایزه نخستین بی‌ینال نقاشی تهران. موزه هنرهای معاصر ۱۳۷۰
۲۸ نمایشگاه انفرادی در ایران، آمریکا، بلژیک
تعداد کثیری نمایشگاه گروهی در ایران، آمریکا و اروپا



نیست چه رشته‌ای باشد، فقط خوب تمامش کن.»
نصایح پدر، بار توقمی را که بر دوش داشت، سبک کرد، و او خود را برای شرکت در کنکور سراسری هنر آماده کرد. «وقتی قبول شدم، بیش‌تر از من پدرم خوشحال شد. چند ماه بعد اولین نقاشی‌ام را به پدرم هدیه کردم. او با گفتن «این بهترین هدیه در تمامی عمر من است»، سپاس و محبتش را به من ابراز کرد. عاقبت سرطان بر عشق پیروز شد و گرمی حضور پدرش چندان نیابید. او با همه عشقی که به فرزندانش داشت، زندگی را ترک کرد.»

مریم جواهری، اولین سال را در دانشکده هنرهای زیبا در دانشگاه تهران گذراند. سال‌های بعد سال‌های فراگیری بود. حیدریان، جوادی‌پور، حمیدی و مادام آشوب از اولین استادانش بودند. این را هم بگوییم که او با سهراب سپهری، ایراندخت محمصص، بهمن محمصص، بهجت صدر، معصومه سیحون، محمد احصایی، حبیب‌الله آیت‌اللهی و جمعی دیگر ... هم‌دوره و هم‌کلاس بوده است.

دانشکده چشم‌انداز وسیع‌تری را مقابلش گشود و دنیای نقاشی برایش گسترده‌تر شد. اگرچه دامنه تجربیاتش در این زمان، چندان از طبیعت‌نمایی فراتر نرفت.

او بعد از دریافت مدرک کارشناسی، به قصد ادامه تحصیل، به اروپا سفر کرد. یک سال را در انگلیس گذراند و بعد از آنجا به امریکارفت.

مریم جواهری، اولین فرزند از خانواده‌ای بزرگ و نه نفری است. پدرش تاجر ساعت و جواهر بود، کاری که از چند نسل قبل با وارد کردن ساعت از سوئیس به ایران آغاز شد، و هنوز هم ادامه دارد. مادرش هم زنی خیر، مهربان، مؤمن و از خانواده خوشنام حریری است. «اقوام پدری‌ام در عین مذهبی بودن، مدرن هم بودند و به طور مکرر به اروپا و امریکا سفر می‌کردند، ولی اقوام مادری‌ام صرفاً مذهبی بودند و آداب دینی را بجا می‌آوردند. خدا این توفیق را به پدر و مادرم داد تا زندگی خوب و مرفهی برای فرزندان‌شان فراهم کنند. من در خانواده‌ای پر محبت رشد کردم.»
سال‌های گرم و شاد کودکی‌اش مثل حرکت پارابرف سفیدی در آسمان آبی و شفاف، سپری می‌شد. او را به کودکستان فرستادند. نقاشی را در آنجا به کمک معلمی که تشویق‌های صمیمانه‌اش شوق کشف را در وی بیش‌تر می‌کرد، آغاز کرد. «معلم از پدرم خواست تا من را به کلاس نقاشی بفرستد.»

کسب علم و تحصیل از هر کار دیگری مهم‌تر بود، اما شوق به نقاشی، مثل دانهای در زیر خاک ماند و کم‌کم رشد کرد تا در زمان مناسب بر دهد. «یک روز در بین اقوام بحثی در گرفت که بعد از دریافت دیپلم چه رشته‌ای را باید ادامه دهیم؟ حرف‌های متعددی زده شد. یکی از رشته مهندسی می‌گفت و دیگری از رشته پزشکی ... و آخر سر همه نگاهها متوجه پدرم شد. او من را مورد خطاب قرار داد و گفت، هر رشته‌ای را که دوست داری دنبال کن. مهم

سطح بوم‌هایش یکسره با خطوط و سطوح مستقیم و چهارگوش پوشیده می‌شود، در حالی که رنگ‌ها قدری خاموش‌تر می‌شوند و خاکستری خوش‌رنگی به جای‌شان می‌نشیند.

سائول (سل) استین‌برگ، کاریکاتوریست، طراح و نقاش رومانیایی، هنرمند طراز اول دیگری است که مریم جواهری آشنایی نزدیکی با وی پیدا می‌کند، و تا زمان مرگ این هنرمند ادامه می‌یابد. سسل، هنرمند و فیلسوف بود و ذهنم را خیلی روشن کرد. او با آنکه سال‌ها در آمریکا زندگی می‌کرد، باز خود را یک اروپایی می‌دانست. از او یاد گرفتم که ایرانی باشم، ایرانی فکر کنم و به فرهنگ اهمیت زیادی بدهم. همچنین یاد گرفتم — مثل او — به انسان و انسانیت توجه بیش‌تری کنم.

وقتی اردشیر محمصص به آمریکا آمد، می‌دانست که با سل در ارتباط هستم. او از من خواست تا ترتیب ملاقات وی را با سل بدهم. این ملاقات صورت گرفت، و اردشیر محمصص کارهایش را به او نشان داد. سل در پایان روی یکی از قلم‌هایش را امضا کرد و به او داد.

مریم جواهری، در ۱۹۶۶، تحصیلاتش را در همان دانشکده به پایان می‌رساند. در همین سال با جوانی آمریکایی ازدواج می‌کند. «همسرم در رشته گرافیک تحصیل می‌کرد، و او به تشویق راینهارت، تز دکترای خود را به «هنر اسلامی» اختصاص داد.» یک سال بعد، در ۱۹۶۷، راینهارت از دنیا می‌رود. «مرگ راینهارت تلخی مرگ پدرم را برایم تداعی کرد.»

«اما ازدواج نه فقط مانع از نقاشی کردنم نشد، بلکه همسرم در ادامه این راه مشوق و همراه شد. برای همین قدم به قدم سعی کردم تا به درک بهتری از خودم برسیم. کم‌کم این اتفاق — از ابتدای دهه هفتاد میلادی — در کارهایم نمود پیدا کرد.»

به تدریج بر خورد سنجیده در استفاده از فرم‌های هندسی و غیرهندسی، جایش را به شرها و درهم شدن رنگ‌هایی داد که در طول کار با رنگ‌های غلیظ و کنترل‌شده، بخش‌هایی از آن پوشیده یا حفظ می‌شد. نتیجه این سال‌ها فضایی سرشار از پویایی است، که حاصل کنتراست‌های گوناگون، بخصوص تباین رنگی حاکم با سطوح فرد و متنوع رنگ‌های دیگر و تیرگی و روشنی آنهاست.

به رغم کناره‌های نامنظم سطوح رنگی آثار مریم جواهری، هنوز هم می‌شود از ساختار و سازماندهی عمودی و افقی سطوح رنگی آثارش، دل‌بستگی او را به نظم هندسی کارهای گذشته‌اش دریافت. اگر چه حضور مجدد خطوط و سطوح صاف عمودی و افقی در کارهای متأخرش نتیجه همین دل‌بستگی است.

منتقدی آمریکایی، بعد از دیدن نقاشی‌هایش، کارهای او را این‌طور تحلیل می‌کند: «رنگ‌های مریم جواهری خیلی مشخص و قوی هستند که به شکلی غیرمعمول در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند، و این نشان می‌دهد که او از کشوری آفتابی آمده، و رنگ‌ها در آن بسیار آشکار و گرم است. وی با رنگ‌هایش چیزهای زیادی می‌گوید. مثلاً از آبی استفاده می‌کند، بدون آنکه اشاره‌ای از آسمان و دریا در بین باشد. او خود در رنگ آبی آرامش می‌بیند، اما هیچ‌گاه در خصوص نقاشی‌اش صحبت نمی‌کند تا بیننده خود از آن استنباط کند.

ترکیب‌بندی، یکی از ارکان اصلی نقاشی است، و این رل مهمی در نقاشی‌های مریم جواهری بازی می‌کند. او به این ترتیب امکان می‌یابد تا — از این طریق — افکار و احساساتش را ثبت کند. در کارهای وی گاهی فرم و رنگ مشخص است و گاهی هم نه. این از جانب او عملی آگاهانه است.

یافت هم رل مهمی در ضرابهنگ (ریتم) و ساختار نقاشی مریم جواهری بازی می‌کند و حرکت قلم‌مویش روی بوم از کاراکتری فردی صحبت می‌کند.

کارهای مریم جواهری بزرگ نیستند، اما این قدرت را دارند تا بیننده را به خود جلب کنند. این در صورتی رخ می‌دهد که برای لحظه‌ای هر چند کوتاه مقابل اثری از وی بایستید. آن وقت می‌بینید که چیزهای زیادی نصیب‌تان خواهد شد.

مریم جواهری، راهی را پیدا کرده تا بتوان آبستره‌هایش را با مینیاتور ایرانی مقایسه کرد. نقاشی‌های او از شعر و ادبیات و از حال و گذشته ایران — سرزمینی که در آن به دنیا آمده است — صحبت می‌کند. نقاشی‌های وی چیزی را نشان می‌دهند که هنوز زنده و در جریان است.^۱

محمد شمخانی، درباره کارهای اخیر وی می‌نویسد: «نقاشی‌های اخیر مریم جواهری، که بیش‌تر به دو دهه گذشته بازمی‌گردد، ابعادی بسیار کوچک دارند، که همین، آثار او را تا حدود زیادی از نقاشان نامبرده آمریکایی دور می‌کند و به ساحت شخصی‌تری نزدیک می‌نماید. همین ابعاد کوچک تابلوهای هنرمند، باعث شده که او بتواند کنترل خوبی روی کار داشته باشد. کارهایی یکسر انتزاعی که با رنگ‌های تند و تابناک ایرانی رقم خورده‌اند و معمولاً با محوریت یک رنگ و در هم‌جواری با چند رنگ و اشاره‌های گذرای که بیش‌تر از تضاد و تباین با آن رنگ اصلی و محوری می‌گویند تا از تضاد و تجانس با آن. به عبارتی، کم‌تر پیش می‌آید که در این تابلوهای کوچک رنگی و رنگ‌سایه‌های آن هم در کنارش بیایند و آن را تکمیل کنند.

این موضوع اگر از نوعی جدال درونی نقاش خبر ندهد، از برخورد او با واقعیت ناهمگون خبر می‌دهد. جدالی که ممکن است از اصطکاک وی با دو زیست‌محیط متفاوت حکایت داشته باشد.^۲ مدتی بعد از آشکار شدن اولین نشانه‌های رماتیسم (آرترو رماتیوید) — بیماری مفصلی که خیلی زود درگیرش شد و ادامه کار را برایش سخت کرد — تنها فرزندش در ۱۹۷۲، متولد شد. «دیگر نمی‌توانستم قلم‌مو را در دستم بگیرم، و به ناچار آن را به دستم می‌بستم.»

طبیعت این بیماری رفته‌رفته وی را متزوی کرد، اما از ادامه نقاشی دور نکرد. اگر چه توانش را کم کرد. «هر صبح کارم را از ساعت هشت شروع می‌کنم و تا ساعت سه بعد از ظهر ادامه می‌دهم. بعد از آن، سه — چهار ساعتی را باید استراحت مطلق کنم، چون زانوهایم ورم می‌کنند و به درد می‌افتد... در همه این مدت — از آغاز تاکنون — همسرم بیش‌ترین کمک را به من کرده، و همیشه همراهم بوده است.»

پی‌نوشت

۱- Reinhardt؛ در نیویورک آموزش دید. به اتحادیه هنرمندان و هنرمندان انتزاعی آمریکا پیوست. (دهه ۱۹۳۰). در تزین نمایشگاه جهانی نیویورک مشارکت داشت. (۱۹۳۹-۱۹۴۰). در آثار اولیه‌اش شکل‌های لب‌تیز و هندسی و رنگ‌های تیز به کار می‌برد؛ سپس به تکرنگی روی آورد. او می‌گوید عناصر نقاشی‌هایش را به حداقل ممکن کاهش دهد. سطوح‌های سیاه یکتوانخت در پرده‌های بزرگ متأخر او را پیش‌درآمدی بر «مینیمال آرت» می‌دانند. (روبین پاکباز، دایرةالمعارف هنر، نشر فرهنگ معاصر ۱۳۸۱).

۲- Gottlieb؛ او در اروپا آموزش دید. (۱۹۰۳-۱۹۷۱). پس از بازگشت به آمریکا، اشیای گردآوری شده از بیابان آریزونا را با اسلویی واقع‌نما به تصویر کشید. مدتی به روانشناسی یونگ جلب شد. در اوایل دهه ۱۹۴۰، تحت تأثیر هنر بلوی، نقش‌مایه‌های نمادین را وارد کار خود کرد. بعدها دست به تجربه در رابطه میان دو شکل متباین زد و مجموعه نقاشی‌های «انفجار» را آفرید. او در عرصه دیوارنگاری و طراحی برای نقش‌یافت دیوارکوب نیز به فعالیت پرداخت. (روبین پاکباز، پیشین).

۳- Steinberg؛ او در میلان آموزش دید. نخست، در مقام معمار به کار مشغول شد. بعداً به طراحی، نقاشی، آبرنگ، و بیکرسازی روی آورد. به هنگام جنگ جهانی دوم، در نیروی دریایی ایالات متحده خدمت کرد. پس از سال‌ها مسافرت به نقاط مختلف، سرانجام در آمریکا اقامت گزید. (۱۹۵۹). او در طراحی‌ها و کاریکاتورهایش با ذهنی تیز و قلمی توانا، توهمات و دیوانگی‌های آدمیان را به تصویر می‌کشد. با مجله نیویورکر همکاری مستمر داشته، و مجموعه‌هایی از طرح‌هایش را منتشر کرده است. (روبین پاکباز، پیشین).

4- Phyllis Tuchman Ph.D. Institute of Fine Arts, Nyu. New York. June 1995.

۵- محمد شمخانی / آبی رنگ و آبی رؤیا، روزنامه ایران، سال دهم، شماره ۲۹۱۳، ۲۶ شهریور ۱۳۸۳، ص ۹.

